



خط بی اگذ کا ◆

میر تویدی-شاهین چغفری، گلهای ویژه؛ مجید شهبازی، مکس؛  
محمد قوقانی، نیزه؛ ابراهیم ملکی، میرزا؛ تپزاری علی خلقی، کرده  
کاگران؛ روزبه رهبر نامه‌نویس؛ محسن تقاوی، ساری؛ اکار گران؛ مریضه  
واقامه، منشی سنته؛ محمود تقوایی، گوره؛ فرموده‌ردی؛ دستیاران؛ مجید  
فرانزه، اینهن سهام؛ همکاران؛ محمد حسن، عبدالعزیز؛ راهد، چان؛  
دستیاران؛ احمد؛ داتا؛ ناتان؛ احمد؛ مهدع؛ مهدی؛ احمد؛ طاهر  
حسین توکل بنا؛ فلامامعه امیل

## رام کردن کدبانوی سرکش

جهانبخش نورا بی

● کاغذی خط داستان سر است زن آزومندیست که می‌کوشد به کمک خیل‌بارزی  
و اندیشیدن، برخلاف جیران آب شنا کند، اما در آخر کار سر جای او شن برمی‌گردد.  
آن جهت‌ههند این اتفاق می‌افتد دگرگوی روحی و تحویل است که در او مشکل  
می‌گیرد و تفاسی است که در حظه‌های زیادگی زندگی زنشویی معمولی کنار  
نمی‌رود. تا خسروک گز نیزی زشت و شیر زرا برای اگدالم کردن تکر و اگلام زدن  
ملندنی از خود کنید.

سبسرا، دشمن، دشمن اهل، دشمن اهلی، دشمن اهلی، دشمن اهلی، دشمن اهلی،  
صده و پانز، مجید شاهزادی، دستیاران صده و پانز، مجید شاهزادی،  
حسین مسروپی، ازدک اقام، دستیاران صده و پانز، مجید شاهزادی، دستیاران  
تدونی، متبره مصطفی‌زاده، امیر بیان، کارآموز تدونی، سینا گنجوی،  
لابران، امرک خاتم صنایع طبل ایران، رسپرسیون تدونی، بدین، هدنه‌ها؛  
سین سپس، قلعه طبل؛ دیگران، توپلان، اعاده بوجبل، رنگ و  
نامه؛ بعد از تائی، اعاده؛ قلعه طبل؛ اعاده، تائی، اعاده؛

در شروع فیلم، معرفی شوهر (جهانگیر وحدتی / اخسره شکیبایی) در حالی صورت می‌گیرد که با خواهر آلو دوستی و درمانگی دنبالی تاخت خالی می‌گردند و ناکام به آنچه خواه بروی گردند. همچنان مادر و زویا (رُویاییه / هدیه تهرانی) این بادیا شستن رشته از طرف اعلام خود می‌گذرد و بعد که رویت پندریش شود می‌پینیمند که در حال تقابل رسانیده اند که اینها خلافت خواهند داشتند اما پس از اتفاقی شدید هزوز دنده مخفیانه اند. همچنان که در جایی دیگر مذکور شدند، هزار و سیصد هزاری در میان این ملتکه از گفتگوهای کوتاه و کلیه‌ها، متوهم می‌شوند و می‌گوشند که این رکابی به امان مبتکن گفتگوهای اینهاست. همچنان که در جایی دیگر مذکور شدند، هزار و سیصد هزاری در میان این ملتکه از گفتگوهای کوتاه و کلیه‌ها، متوهم می‌شوند و می‌گوشند که این رکابی به امان مبتکن گفتگوهای اینهاست.

پیگاه به حکم عادت و مصلحت، وجود ناسار مرم را از رس ناجاپور در زیر یک سقف  
تحمل کنند. در همان حال که مادر از هنرهاش می خواهد زود رجینتن ترا خود  
را برای مردسر رفتهن و سواری لمبوزن منظر آن را بررساند (لومبازی) که عدهای  
می پیشین چک پیگان قاضه رفاسفر کشی است) بدر در توالات خالی شده مگدا کنند  
با بوی گندن رس نزد. اتفاقاً خال شیرین لمبوزن روی واقعیت این بوی  
شمئزگذار، ثغات سخنچی آن دو را بخوبی مرساند. اماستان که با می شود  
ساعت هفت صبح، چهارمتر از خواب بیدار می شود هرمس  
چهارمراه، چهارمین خسروی  
سودابه خسروی  
با زرگان  
حسره و شکنیانی  
دسره بهران  
آرین مظلومی

طرف فیلمنامه نوشتند می‌رود و تظاهر او به اشرافیت و تجمل پرسنی چیزی جز اراضی عقد های اداری او بیست. رفیع‌الاهی رئیس رفاقت و امورکردن به آن چه نداندن شروع می‌شود و این ناظر این تظاهر از این قدر کنار می‌شود که عاقبت ماندید یک دادجاتی افتاد. باور دیدن شدن این دروغ را دلخواهی، امداد آن رفاقت، این رفاقت، این رفاقتی ناما و چیزی جانشی است که در ادبیات و چ در عرصه زندگی اجتماعی، به همه واقعیت می‌بخشد. تو شنجه از زندگی چهانگیر و زونا فیلمنامه است که تک در فیلم دیده‌اند خواندن فیلمنامه از زندگی تماز چشم طبول می‌آیند. این داستان پیرمرد و درباری اهمینگوی (تویسندۀ محبوب نقوایی) درباره تور ماهیگیری در داستان پیرمرد و درباری اهمینگوی (تویسندۀ محبوب نقوایی) درباره تور ماهیگیری در گیر نوشتن فیلمنامه است که باعث ناراضیتی چهانگیر می‌شود. روزی برای بدیان رساندن فیلمنامه خود به منزل مادرش می‌رود و آماده شدن فیلمنامه به خانه بازمی‌گرد و با وضعت اشتفته خانه مواجه می‌شود. او منغول تعزیر منزلي می‌شود و چهانگیر سرگرم خواندن فیلمنامه که همسر شنجه نوشته است؛ فیلمنامه‌ای که رویا نوشته شده بود که این داستان را بر می‌گردید. همانگاه روزی در فیلم دیده‌اند خواندن می‌خونند و باهم به اتفاق خواب می‌روند. ساعت هفت صبح روزنا می‌سینه اند.

است که رؤای رقته است سپه او نوشتن یاد بگیرد (هین جایگوکم) که این استاد کهنمسال خودبستند که نمایش فیلم را بهانه‌ای برای جشن تولد خود فرار می‌دادند، بازی شکر چشمیدن شایخی و حرف‌هاست که همان بود در همان این نظر چرخد، به اضافه این عجایلی و سفارش‌خواهی و اعطاچنگی که پیش از این فروشده‌اند، با فضایی بپرایه و راهت فیلم چندان نمی‌خواهند. (اقاطی شدن سایه کوههای و صدای سوت و یاری داشتند) شوخیابی که از سال تولد استاد آغاز که شده‌اند، با تصوری برای فیلم جامی آقا‌آکتور می‌سینمایند، سیطره واقع گزیری بر خیال و همه را می‌گویند که کند (آن) استاد تولد استاد و تاریخ این ایام را می‌شکرند، بکی یکی، با پافاصه هم‌می‌بینیم که پس از صحنه سخت و جسوی زوری‌سوز به دنبال سوزه، با آن بازی غلامی و فردی قله‌های صامت، کاغذ چشمی و قطعه می‌شود به طبعیه و اقتصادی



زنجیره‌ای هر نقطه در زنجیره ایستا، که در پسوندی خانه هزاران زوج هم می‌تواند راه را  
و هر روز تفاوت پیدا نماید. روش تنفس تظاهرات نیز نیز سرسکوب، خود اضطراب و اوضاعی است  
که همانگاه این را برق و قوه و خود می‌آورد و پس از بازگشت رؤیا به خانه، شنیدنگی او در زندگی  
فشارها قابل لمس نیست. موده، زن زیر نگار پر تهدید و نظرلار دشواره‌را بر شور نمی‌تواند  
پگیرد. قبول از ترک خانه، دست که هفتم پیاره تاچیری بدوش سهور بالانس اختفت  
به خون ماهی و ساطور به دست، بهینه برداشت سیگار، رایختی قصاب گونه بالانس  
سرش ظاهر می‌شود. علاوه بر این فصلمنامه به خانه برگشته، سوال باز گونه جهانگیران را پیش  
است که هسته اصلی فصلمنامه حکایت است: تهدید او با ساطور برای زنگ مرفتن رؤیا که  
چیزی جز چند صندوق آرامی پیشخواست در آن نیست. دسته‌دارهای را سانسور و اختناق پیش  
خانه مسلط می‌کند. کند، زن، این قدر و جرات مارد که دندانی فرمایی ایجاد  
بدون، با وقایت در شب‌ها در شکسته ریو و روم می‌شود، قفل حصاری فرماین اتومبیل را برداشت  
و برای مقابله با خطر احتمالی به داخل خانه برود، حالا در بر جهانگیر و اینویه ظرف‌هایی  
نشسته در خانه تاریک اساساً در منازلگی می‌کند و به قرض اعصاب پنهان برده است. بدست  
دوستان سوسن می‌گوید که این جهانگیر می‌ترسد و مه و مه و مه و مه... مه دهد. در قسمت  
آخر فصل، دیگر آن جنبه و چالکی ایله ریا خوش نیست و هدیه هنرمندان قشر  
با آئینه گذشت و چهره اندیشه‌نگاری بازی می‌کند. جهانگیر تابلوی را که در فریادی  
در پایاپیش فرو رفته خواه ایوان خواب قلر داده تا خود را زنخندی بر پرواز تامکن رویا بیاورد.  
با یهود افسرده‌اش ارماده و سرمه راه بمنظیر می‌رسد، اما سنتیز نهان آن ده هنوز نیست  
جایست. حس و بیرون گرفتاری کس از خواهان لیلستانه به جهانگیر دست می‌دهد.  
بیانی ایهام گونه جسم می‌پاید. خواندن چند جلد تبریز و در خانه ایضاً  
را کجا بر این فرضیه خواهد بیرونی؟ و با خود دوپیل روای پرسید: «نیز اید؟» (گراف)  
به زمین می‌افتد و هر دو اخبار خم شوند آن را برادران، تدبیر طفیل برای  
تجسم این مقابله‌نهانی می‌شود. تیغه کارد در دست رؤیا و دسته آن در دست جهانگیر  
است. شوهر راز دست او هر ارمادی مورد و در بیکاری می‌گذرد. در این پیکار  
رویکا که تاله‌لار قله توائبست یک هزار مترم ادر موقوع نوشتن فصلمنامه با مگنیک  
له کند، سلاخی به بزرگی را که این مترم را که همانگاه ندارد، با این مهمل سلیم و تمام اعماق نیست. این  
درست را سرتاجم، سو از مدتی فکر نمود و دعوت جهانگیر رفتن به ایوان خواب به دلیلی می‌پنیم که  
می‌پنیرد، اما فیلم با زمزمه تلخ و غم انکار او را که زن و پایان می‌رسد. می‌پنیم که  
بستر ناشویشی هنوز تفاهم و آرامشی نیست.  
در میانه این کشاکن های سرسیسته، رؤیا پادشاه نمی‌رود که چند کار یکدند. با حرفا  
زدن درباره موضوع موضعیه نمایند از این شهجهانگاه که هنوز تعلیم بدل  
و اخواشون نشده، تا لفون سوسن جواب می‌دهد و خود را از دنی خالمهزنک را که ناشامان  
می‌کند، و مه و مه تراز همه آب هنایی کس ایهات خواب به دلیلی مرد تربیانه را پیش  
می‌اندازد، حرف اول و آخر را میند. و این میل کاستی تابیدر رؤیا به زندگانی است  
که آدم را به یاد چشمان روش و پر قوه ماهی در استانه قتلگاه می‌اندازد.